

رُبَاعِیَّاتِ خِیَام

عشق، شراب، هستی

رباعیات منتخب خیام

به زبان فارسی و فرانسه

ترجمه‌ی لویی ژان باپتیست نیکولا

ترجمه‌ی فارسی مقدمه: سوسن سلیم‌زاده

Les Quatrains de Khèyam

L'amour, le vin, l'existence

Les quatrains sélectionnés de Khèyam,

Traduits du persan par

Louis Jean Baptiste Nicholas

Édition bilingue (français-persan)

Traduction persane de la préface par

Soussan Salim-Zadeh

خیام، عمر بن ابراهیم، ۴۳۲ - ۴۵۱۷ ق.

رباعیات خیام: ۲۰۰ رباعیات منتخب خیام به زبان فارسی و فرانسه / ترجمه‌ی

لویی ژان باپتیست نیکولا؛ ترجمه‌ی فارسی مقدمه: سوسن سلیم‌زاده.

تهران: کتاب‌سرای نیک، ۱۳۹۶.

ISBN: 978-964-2953-67-7

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

فارسی - فرانسه

Les Quatrains de Khéyam.

عنوان به فرانسه:

۲۰۰ رباعیات منتخب خیام به زبان فارسی و فرانسه.

۱. شعر فارسی - قرن ۵ ق. ۲. شعر فارسی - قرن ۵ ق. - ترجمه شده به فرانسه.

۳. شعر فرانسه - قرن ۱۹ م. - ترجمه شده از فارسی

نیکولا، لویی ژان باپتیست، ۱۸۱۴-۱۸۷۵ م.، مترجم Nicolas, Louis Jean Baptiste

سلیم‌زاده، سوسن، ۱۳۴۶ - ، مترجم

۸۱/۲۲

۴۶۲۵ / PIR

۱۳۹۶

۴۹۴۵۴۰

شماره کتابشناسی ملی:

رباعیات خیام

عشق، شراب، هستی

ترجمه‌ی لویی ژان باپتیست نیکولا
ترجمه‌ی فارسی مقدمه: سوسن سلیم‌زاده

صفحه‌آرا: لیلا افراسیابی

ناظر فنی: هادی رضامند

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: ۱۳۹۷

تیراژ: ۱۵۰۰ جلد

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۵۳-۶۷-۷

کلیه حقوق محفوظ است.

خیابان وصال شیرازی، شماره ۲۶، طبقه ۵، واحد ۱۵

فکس: ۶۶۴۸۰۸۷۰

تلفن: ۶۶۴۸۰۸۷۱

store@ketabsarayenik.com

مرکز بخش: ۶۶۴۰۴۵۳۲

انتشارات



کتاب‌سرای نیک

مقدمه

در طول اقامت‌م در ایران، مدت‌ها در این فکر بودم که ترجمه‌ی فرانسه‌ی رباعیات خیام می‌تواند برای ادیبان اروپایی جالب و درخور توجه باشد. این شاعر برجسته‌ی کهن که در سده‌ی ششم هجری به شکوفایی رسید و دربار سلجوقیان را در خطه‌ی خراسان محظوظ می‌کرد، در روزگار من هنوز مایه‌ی دلخوشی ساکنان قصر قاجار در تهران است. اما از یک سو، با دشواری ترجمه‌ی اشعار شاعری روبه‌رو هستیم که اندیشه‌های فلسفی‌اش بسیار انتزاعی است و از صنایع بدیع یا آرایه‌های سخنی (بیش‌تر اوقات، تحت شکل‌های مادی‌گراییِ طردشده) استفاده می‌کند که به طرز شگفت‌انگیزی عرفانی هستند. از سوی دیگر، به علت مشکلاتی که در تصحیح بازبینی‌ها از راه بسیار دور یعنی از پاریس می‌دیدم، و مهم‌تر از همه، احساس ناتوانی‌ام در انجام این کار خطیر، همواره مرا از انتشار این ترجمه تا به امروز باز می‌داشت.

اما در آخرین سفرم به پاریس، دوستان جدید و مشتاق ادبیات

مشرق‌زمین را ملاقات کردم. در این‌جا مایلم از خانم بلانشکل (Mme. Blanchecolle) یاد کنم. او به واسطه‌ی نگارش چندین اثر هیجان‌انگیز و سرزنده در باب اخلاقیات و شعر، شخصیتی شناخته‌شده به شمار می‌آید. پس از شنیدن چند رباعی از خیتام که من شفاهاً برای ایشان خواندم، دوستان به من با جدیت توصیه کردند که ترجمه‌ی کامل رباعیات را به چاپ برسانم. پافشاری آنان بسیار زیاد بود و حتی گفتند اگر کمکی از دستشان برمی‌آید، با کمال میل انجام می‌دهند. از این رو، تصمیم گرفتم خودم را با خواسته‌ی ایشان وفق دهم و امروز در حال ویرایش این اثر هستم.

با وجود این، من هنوز این کار را ورای توانم می‌دیدم. چنین اقدامی بدون همکاری حسنعلی خان، وزیر تام‌الختیار ایران در دربار فرانسه در کاخ توئیلری (Tuileries) که متقبل شد مرا با دانش ژرفی که دارد و نیز با نقطه‌نظرات دقیقش یاری دهد، به انجام نمی‌رسید.

تاریخ خیتام با تاریخ دو شخصیت دیگر که در گذشته‌ی ایران نقش بسزایی داشته‌اند، گره خورده است. بر این باورم که ارائه‌ی داستان آنان در این‌جا جالب خواهد بود، همان روایتی که از سوی مورخان ایرانی به ما منتقل شده است.

خیتام^۱ در روستایی واقع در نیشابور در سرزمین خراسان به دنیا آمد و حدود سال ۴۳۴ هجری در مدرسه‌ی مشهور همان‌جا تحصیلاتش را

۱. اسم اصلی خیتام، عمر بود. اما از آن‌جا که طبق کاربرد رایج در مشرق‌زمین، به هر شاعر یک نام خانوادگی می‌دهند، خیتام اسم خانوادگی‌ای که به شغل پدرش و خودش اشاره می‌کرد، حفظ کرد. خیتام در زبان عربی به معنای "خیمه‌دوز" است. ایرانی‌ها می‌گویند که برگزیدن این اسم، فروتنی بیش از اندازه‌ی این شاعر را نشان می‌دهد که مانع شده تا او یک اسم خانوادگی شاخص‌تر را همانند "فردوسی" که به معنای "آسمانی" است، یا "سعدی" که معنی "سعادت‌مند" را می‌دهد، یا "انوری" که به معنای "نورانی" است و یا "حافظ" که معنی "حفظ‌کننده" را می‌دهد، برای خود انتخاب کند.

کامل کرد. بر اساس شنیده‌ها، این مدرسه در آن زمان برای تربیت معدود افراد ممتاز و معروف بر پا بود. از میان محصلان، اغلب اوقات، مردانی با استعداد و با مهارت‌های بسیار سر برمی‌آوردند و به سرعت نیز دارای مناصب والا در امپراتوری ایران می‌شدند.

در میان هم‌شاگردی‌های خَیام می‌توان به ابوالقاسم و حسن صباح اشاره کرد. خیام با این دو دوست ارتباط خاصی داشت. هر چند به نظر می‌آید که تفاوت شخصیت و عقایدشان سبب شد تا خیام انتخاب دیگری در زندگی‌اش انجام دهد. یک روز خَیام از روی شوخی به دوستانش گفت، چه خوب می‌شد اگر میانشان یک پیمان الزام‌آوری وجود داشت تا چنان‌چه روزی خوش اقبالی به یکی از آن‌ها رو کرد، آن شخص به کمک دو نفر دیگر بشتابد و در حقشان خوبی کند. در آن موقع، این سخن بچگانه به نظر می‌رسید. آن دو به خَیام پاسخ دادند که فکر او بسیار عالی است و آن را به سرعت پذیرفتند. سپس، این سه دوست دست‌انشان را به هم دادند و سوگند خوردند که در هر موقعیتی به این عهد پایبند باشند.

این میثاق، رقابت را میان این سه دوست برانگیخت. آنان با اشتیاق و جدیت وافر به پیگیری تحصیلات خود پرداختند تا آن‌جا که طبق سنت مدرسه ایشان اجازه یافتند به مقام‌های بسیار بالایی برسند.

خَیام که طبیعت آرام و متواضعی داشت، بیش از این که به لذت‌های دنیای مادی بپردازد، به تعمق در مسائل الهی مشغول بود. نوع تحصیلاتی که خَیام از آن برخوردار شد، از او یک شاعر عرفانی و در همین حال، یک فیلسوف که هم‌زمان شکاک و جبرگراست، ساخت. در یک کلمه، می‌توان

گفت که ختام همانند بیش‌تر شاعران شرقی، یک صوفی^۱ به شمار می‌آمد. ابوالقاسم، برعکس، فردی جاه‌طلب و عمل‌گرا بود و دغدغه‌ی رسیدن به قدرت را داشت. از این رو، اساساً به خواندن تاریخ کشورش پرداخت، تاریخی که در آن نمونه‌های بسیاری از مردانی را می‌توان یافت که با

۱. در مسلک صوفیان که قدمتش به زمان ظهور اسلام باز می‌گردد، این تعلیم را می‌دهند که با ترک مطلق خواسته‌های دنیوی، فرد باید دائم در حال تعمق بر مسائل اخروی و کف نفس باشد تا رستگار شود و به سعادت مطلق یعنی به وصال خدا برسد. برای رسیدن به کمال، صوفی‌ها باید چهار مرحله را بگذرانند. اولین مرحله، پرداخت جسمانی است که طی آن، سالک باید خود را با قوانین وضع‌شده یعنی با شکل‌های ظاهری یکی از ادیان رسمی تطبیق دهد و نعل به نعل به آن عمل کند. مرحله‌ی دوم، طریق یا نیاز نام دارد که شاگرد در آن، رعایت شکل‌های ظاهری دین رسمی را کنار می‌گذارد، زیرا از راه فکر، به شناخت ماهیت الهی نائل شده است. از این رو، عمل جسمانی را ترک می‌کند و وارد عمل روحانی می‌شود. به مرحله‌ی سوم، عرف می‌گویند و اسم فاعل آن، عارف است. عارف کسی به شمار می‌رود که می‌شناسد، می‌داند و در حقیقت یک فرد فاضل است. به یک صوفی که به این مرحله می‌رسد، حضور می‌گویند و او را کسی می‌دانند که الهام می‌گیرد و شاگردان متعددی می‌شوند چشم‌پسته از او اطاعت کنند. مقام مرشد، مورد احترام و تکریم است، زیرا روح او که تا آن مرحله بر روی زمین زندگی می‌کرده است، اکنون در طبقات آسمانی سیر می‌کند و به حضور الهی می‌رسد. مرحله‌ی چهارم را حقیقت می‌گویند و بیانگر آن است که صوفی به وصال حق نائل شده است، در خود فرومی‌رود و از نهایت فیض خداوندی بهره‌مند می‌شود.

وجه تسمیه‌ی صوفی، نامی است که رهروان این مسلک به آن داده‌اند و طبق عقیده‌ی چند مؤلف مشرق‌زمین، به معنای فرد فاضل است که لباسی از جنس کرباس به تن می‌کند. البته، در مدت اقامت طولانی‌ام در ایران، شمار زیادی از کسانی که ادعای صوفی‌گری داشتند را می‌شناختم. آنان ضمن حفظ ظاهر معتقدان حقیقی (مسلک صوفیان همانند شیعیان، محدودیت فکر را می‌پذیرند)، لباس‌هایی از پارچه‌های ابریشمی زیبا یا کشمیر می‌پوشیدند. به ندرت دیدم که درویش‌ها و افرادی که جزء طبقات پایین اجتماعی هستند، به پوشیدن خرقة که لباسی از کرباس است، وفادار بمانند. از میان ایشان، چند نفر از کوجه‌ها عبور کرده و یا با پای پیاده و تقریباً برهنه به شهرهای مختلف سفر می‌کردند تا از مسلمانان به نام حضرت محمد (ص)، از مسیحیان به نام حضرت عیسی (ع) و از یهودیان به نام حضرت موسی (ع)، درخواست خیریه کنند. این اقدام صوفی‌ها نشان‌دهنده‌ی این است که از نظر آن‌ها ادیان با یکدیگر هیچ تفاوتی ندارند.

البته این مسلک شاخه‌های بسیاری پیدا کرده و تمایزشان از یکدیگر بر پایه‌ی نام‌هایی است که طبق کارکرد هر یک، یعنی بر اساس اعمال خاصی که انجام می‌دهند، به آن‌ها اطلاق می‌شود. اما به‌طور کلی، همه‌ی این شاخه‌ها با هویت اصول اعتقادی‌شان همخوانی دارند که مبنایش، اصل مطلق لزوم هدایت از سوی مرشد یا همان پیشوای دینی یا دکتر معنوی است. او کسی است که مراحل ضروری صوفی‌گری را طی کرده است و شاگردان او را همانند یک قدیس یا فردی مقدس می‌شمارند. از این رو، چنان احترامی برایش قائل هستند که تفاوت اندکی با احترام ایشان نسبت به یک آیین دارد.

علمای اسلام، پیشرفت صوفی‌ها در ایران را مانع شده‌اند، زیرا آن را عملی کفرآمیز می‌دانند که سعی دارد خود را جایگزین دین رسمی کند. این همانست که با تعصبات فقیهان طراز اول مسلمانان همراه شده بود، در تعقیب و دستگیری خونبار پیروان این مسلک به دست مقامات ایران در دوره‌های مختلف نقش داشتند. زیرا ایشان در هر شرایطی از مرجعیت و دین رسمی حمایت می‌کردند. اما امروزه صوفیان از نوعی آزادی عمل و آرامش کامل برخوردارند. زیرا روحانیون افراطی تأثیرگذاری سابق خود را دیگر ندارند و یا این که به ناکارآمدی بازجویی‌هایشان برای گرفتن اقرار از صوفی‌ها مبنی بر کفرگویی پی برده‌اند، چرا که صوفی‌ها در واقع اعمال دین اسلام را با جدیت انجام می‌دهند و مسلک حقیقی ایشان امری ضرورتاً درونی به شمار می‌رود.

شجاعتشان و یا ممتاز بودن به شهرت دست پیدا کرده و به مقامات والای مملکتی نیز رسیده بودند. او همچنین با مطالعاتش، درس‌های بسیار خوبی را درباره‌ی همه‌ی جوانب یک حکمرانی شایسته فراگرفت. سرانجام، او نیز تبدیل به یکی از مردان درخشان در حکومت ایران شد. حسن صباح نیز همانند هم‌شاگردی‌اش یعنی ابوالقاسم، جاه‌طلب بود و البته مهارت‌های کمتر ولی خلق و خوی خشن‌تر و زیرکی در کار را داشت. او به برتری دوستانش حسد می‌ورزید. بنابراین، حسن صباح با وجودی که تقریباً همان درس‌ها را فرا گرفته بود، آموخته‌هایش را برای تغذیه‌ی طرحی به کار بست که خود را وقف آن کرد، یعنی نابود ساختن هر آن‌چه جسارت می‌یافت با پیشرفت او در زندگی حرفه‌ای مورد انتخابش مقابله کند. او نیز به شهرت رسید، ولی همان گونه که برخوایم شمرد، از راه بی‌رحمی‌ها و خون‌هایی که به زمین ریخت.

با اتمام تحصیلات، این سه دوست از مدرسه بیرون آمدند و به علت بازگشت به خانه‌هایشان از یکدیگر جدا شدند و برای مدتی در آن‌جا ماندند، بی‌آن‌که به مقامی منصوب شوند. اما خیلی زود ابوالقاسم موفق شد شایستگی خود را در دربار آل‌پارسلان، دومین پادشان دودمان سلجوقیان^۱ نشان دهد و او این کار را با نوشته‌های گوناگون در باب شیوه‌ی حکومت‌داری به انجام رساند. دیری نکشید که ابوالقاسم منشی مخصوص این شاه شد، سپس به منصب نائب‌منشی دولت و در آخر نیز به مقام صدراعظمی نائل آمد.

۱. قبیله‌ی ترک‌تبار سلجوقی، نام خود را از رئیسشان، سلجوق، گرفته است که در دشت‌های شهر بخارا می‌زیستند. این خاندان در سال ۴۲۹ هجری قمری دودمان غزنوی را که تا مدت‌های مدیدی تحت انقیاد ایشان بودند، وادار کرد.